

در بازنگریِ چهار بخشِ اولیه‌ی نوشته‌هایِ سالِ ۸۱ متوجه شدم که نوشته‌هایی را جا انداختم – و حتماً نوشته‌هایِ دیگری هم هست . اینهم بخشی از جا افتاده‌ها :

گرفتاری ما با « دکتر » ناپزشک‌هایِ اهل قلم !

پیش‌تر از اینها ، زمانی که تعدادِ دارندگانِ دیپلم در ایران کم بود ، می‌دیدیم که دارندگان ، در بسیاری از موارد ، در نامه‌هایِ شان و گاه در مجلات ، بعد از نامشان می‌آوردند : **دیپلمه** طبیعی ، دیپلمه ریاضی ، دیپلمه ادبی . بعدها ، لیسانسیه‌ها به میدان آمدند : **لیسانسیه** حقوق ، لیسانسیه جغرافیا ، لیسانسیه تاریخ و ... کمی بعد ، دور ، دورِ **فوق لیسانسیه** ها شد و امروز **دکتر** های ناپزشک ! و اگر عنوانِ " دکتر " را نیاورید ، آنچنان براق میشوند که نگو ، و ، تو خواهی شد عقده‌ای و ناچشم‌دارِ دیدنِ شان !

تعدادی از اینها، چندسالی بعد از ورودشان به اروپا و آمریکا، دیگر - یا کمتر - ، " دکتر را بکار میبرند: باقر پرهام، اسماعیل خوئی، یدالله رویائی، علی اصغر حاج سید جوادی، جلیل دوستدار و ... (البته چند نقطه را خیلی هم نمی توانیم ادامه بدهیم!)

خیلِ دیگر (از جمله " دکتر تازه ها " و بویژه " دکتر فرشی ها " - در اواخر دورانِ شاه که وضعِ فرش ایران خوب و قیمتِ آن بالا، " دکتر فرشی " هم داشتیم، یعنی استادی بود و دانشجویی و قالی ای ابریشمی و ... سرآخر " دکتر!)، هنوز که هنوز است، به سماجت بکار گیرنده اند! البته کسانی هم بودند که پانزده، بیست سالی " دکتر بعد از این " مینامیدنِ شان (یعنی به نوبت بودند!) و کسانی هم که عنوان را بکار می بردند و اما هرگز دارنده اش نشدند (شایعه است که بنی صدر و خاتمی از اینانند!)

کلِ اینان - از آنجائی که بعضا در دانشگاه هایِ معتبر به تحصیل اشتغال داشتند -، باید بدانند که بسیاری از استادانِ شان از نامدارانِ جهان بودند و هستند و اینان بلاشک خوانندگانِ مقالات و کتابهایِ شان. آیا هرگز دیده اند که اساتید و برجسته گان در ابتدایِ نامِ شان " دکتر " بیاورند؟ (تنها استثنائی که به خاطر دارم، در دنیایِ سیاست، " دکتر کسینجر " بود).

غالباً نامِ شانرا بسادگی می آورند و گاه - و نه همیشه -، در پانویس، دربینِ شرح حالشان، به مدارکِ تحصیلی هم اشاره ای می کنند - همین! و آنگاه است که می بینید که عجب! بعضی ها چند و چند دکتر دارند وای دلِ غافل! فقط ایرانیان نیستند که دکتر دارند! و خوشا که ایرانی نیستند، والا در ابتدایِ نوشتهِ شان، ناگزیر از خواندنِ این بودیم:

دکتر (جامعه شناسی) علی شلغمکار

دکتر (روانشناسی تربیتی) علی شلغمکار

دکتر (ادبیاتِ تطبیقی) علی شلغمکار

دکتر ...

...

بهر حال، من از قدیم و ندیم، هرگز تیتراها را بکار نبرده ام (مثلاً هرگز نگفتم: **بنا** چالشکار، **نقاش** سبزواری، **حلبی** ساز آجودانی، **خیاط** اراکی، **راننده** **تاکسی** ماشاء الهی، **دبیر** **دبیرستان** الله وردی ...). گاه در گفتگوهایِ حضوری و تلفنی ام با بعضی از این

"بزرگان" - وقتی که می گفتم "آقایِ فلانی" - ، خرفهمم می کردند که باید بگویم "آقایِ دکتر فلانی" - و من بر خریدم ، کُری را هم اضافه می کردم !
 غرض از تمامِ اینها : در فرستاده هایِ "روزانه هایِ دیروز" ، اگر خواننده می بیند که "دکتر" ، "مهندس" ، "آیت الله" ، "حجت الاسلام" و ... نمی آورم ، شوکه نشود !

۲۳ مهر ماه ۸۱


 شنبه ۱۴ دی ۱۳۸۱ - ۴ ژانویه ۲۰۰۳
<http://asre-nou.net/1381/dey/13/m-ilbeigi.html>


 یکشنبه ۱۸ اسفند ماه ۱۳۸۱ مطابق با ۹ مارس ۲۰۰۳
<http://www.iraneayandeh.org/M.150.htm>


 ۲۳ مهر ۱۳۸۰ - گرفتاری ما با "دکتر" ناپزشک های اهل قلم ! محمد ای. ل بیگی


 روزگاری
 روزگاری
 روزگاری

اینهمه سروصدا حول عبدی برای چه ؟

بعد از جارو جنجال های بسیار (و سترون ؟) دو « ابرمرد » صحنه سیاست ایران (شعله سعدی و داد) که میخواستند مطرح شوند - و شدند = ، چشمان یکبار دیگر روشن که قلم فرسایان ، موردی دیگر برای قلم فرسایی یافته اند و تمام تئوری های فراگرفته شانرا برروی کاغذ (ببخشید بر روی صفحه رایانه) خواهند ریخت !

من در ایران زندگی نمیکنم و در نتیجه نمیدانم که آیا درد مردم اینست که عباس خان عبدی چه کرد و چه می کند (ویا چه خاکی بر سرشان ریخت و حالا چه خاکی دارد بر سرخودش میریزد) و چگونه خیال دارد آینده سیاسی ش را نجات دهد و همچون گذشته خدا را داشته باشد و خرما را هم احتمالا خری برای سوارشدن !

من در ایران زندگی نمیکنم و اگرچه بسیار خوانده ام که زندانهای حکومت اسلامی از وحشتناکترین ها در دنیايند و شکنجه گران از " مجرب " ترینها و از « معجزه » گران اسلامی ای هستند که تا کسی پایش به آنجا میرسد دیگر هوس در « ابوعطا » خوانی را ندارد و عشقش میشود « روضه » خوانی !

شکنجه های « عجیب و غریب » اسلامی به کنار ، من نمیتوانم بگویم که دو سه تائی سیلی و لگد اگر بخورم ، هوای تارزدن و رقاصی به یکباره از سرم بیرون نخواهد رفت و تمام آیه های قرآن را در همانروز اول از بر نخواهم کرد !

من در ایران زندگی نمی کنم ، اما در هرکجای دنیا که باشم ، نه تحمل شکنجهء عبدی ها (که بهر حال در بدبختی ما ایرانیان در ایران و در سراسر دنیا سهیم بودند - و هنوز هم ؟) را دارم و نه حتا تحمل شکنجهء شکنجه گران امروزی را .

در زمانی که همین ها سرکار بودند (و امروز هم به نوعی دیگر هستند) ، هزاران هزار (بویژه جوانان و نوجوانان) به وجشیه ترین وجهی شکنجه شدند و تسلیم را حاشا ! آقای نیما راشد (در خبرنگارهء « گویا ») میفرمایند که ایکاش میمانند و به خواری و ذلت میزیستند . من میگویم که ایکاش شکنجه و کشته نمیشدند و میمانند و در رشته های مختلف علمی و صنعتی ، ایران را بی بهره از کارشناسان خارجی میکردند و حتما هم موفق میشدند (همانطور که از منجلا بگریخته گانشان در خارج شدند) .

بدبختی ما اینست که سیاستمدارانی داریم (از چپ و راست - نه همه ؛ خوبانی هم ، چه از راست و چه از چپ هم داشته ایم و داریم) که یقه میدرانند و جوانان را هول که : « بروید و بزنید و چنین کنید و چنان و مقاومت کنید و هرگز تسلیم نشوید و بدترین شکنجه ها تحمل کنید و کشته شوید

و ... « و آنگاه که نوبت خودشان میشود ، گاه به سیلی ای تسلیم و در صف می نشینند تا دری به تخته بخورد و روزی بر سر کار آیند و نه تنها کشیده ای به سیلی زنان دیروز بزنند که آینده گانرا را هم بی بهره نسازند !

آری من در ایران نیستم و نمیدانم که مسئلهء ایرانیان داخل ، دیگرگونی شدن عبدی ها (با شکنجه یا بی شکنجه - که حتما با شکنجه) است و یا آنکه ، با توجه به معضلات عظیمشان ، این فکر در سر دارند که چگونه و چسان عمل کنند که نه اینها باشند و نه آنها ؛ نه زندان باشد و نه شکنجه ؛ نه تسلیم شده باشد و نه نیازی به قهرمان و بسیاری " نه " های دیگر ...

۷ دی ۸۱



محمد ایل بیگی

اینهمه سروصدا حول عبدی برای چه ؟

در سرزمینم چه کم دیدم!

نشستم دم در
و نظاره کردم
- روز ها و شب ها :
همه چیز را دیدم .

×
آسمان را دیدم
آفتاب
ماه
ستاره ها
ابر
جنگل ها
جویبارهای پر آب
دریا ها
مزارع
کارخانه ها
بازارهای روز پراز همه چیز
جاده ها ، جاده ها ، جاده ها ...
راه آهن ها ، راه آهن ها ، راه آهن ها ...
فرودگاه ها ، فرودگاه ها ، فرودگاه ها ...
میدانگاه های ورزش ، میدانگاه های ورزش ...
و ... پرندگان آزاد را دیدم .

×

مردمانرا دیدم

هیچ نگفتم

هیچم نگفتند

- گاهی سلامی رد و بدل شد؛

اخم و تخم شان نکردم

اخم و تخمم نکردند

جیزشان نکردم

جیزم نکردند

مشتی بر سر شان نکوفتم

مشتی بر سرم نکوفتند .

×

خوش پوشان را دیدم

بد پوشان

لخت و عوریان

به هنجار روز پوشان

حجاب اسلا میان .

×

روزنامه ها

کتاب ها

فیلم ها

موزه ها

کتاب خانه ها

تئاترها

گالری ها

کاباره ها
- انواع و اقسام - را دیدم
(هرکسی هرچه دلش
- یا هرکجا -
می خواست می خواند و می دید)

×

کلیساها
مسجدها
کنیسه ها
دارالاعتقادی ها
کشیش ها
خام خام ها
مفتی ها
به خدافحش دهنده گان
(و از غرایب روزگار) عرق خوران را دیدم
- هر کس به راه خود ؛
و گاه باهم .

×

تظاهرات کمونیست ها
سوسیالیست ها
لیبرال ها
چهارده قرن پیش از اینی ها
فاشیست و نژاد پرستان
مدافعان حقوق خارجی ها
مخالفان خارجی ها
بیکاران

سرمایه داران بسیار دار
کم و هیچ داران
پر داران را دیدم
و ندیدم هیچ کس آغشته به خون
وندیدم هیچ " شکم سفره کن " را
و ندیدم این بر سر آن
یا آن بر سر این زن را .

×

نشستم دم در سرزمینم :

چه کم دیدم

چه کم دیدم

چه کم دیدم !

۱۰ شهریور ۸۱



شنبه ۷ دی ۱۳۸۱ - ۲۸ دسامبر ۲۰۰۲

<http://asre-nou.net/1381/dey/7/m-ilbeigi.html>

محمد ایل بیگی

در سرزمینم چه کم دیدم !



چهارشنبه ۱۴ اسفند ماه ۱۳۸۱ مطابق با ۵ مارس ۲۰۰۳

<http://www.iraneayandeh.org/A.1.htm>



۱۵ اسفند ۸۱ (۶ مارس ۲۰۰۳)

<http://www.didgah.com/others/baigim/2baigim-txt03.htm>

محمد ایل بیگی: در سرزمینم چه کم دیدم - شعر

لالائی خوانی که خواب از سر می پراند !

بعد از شنیدن سخنان و مصاحبه امروز خاتمی با خبرنگاران دست چین شده .

دفاع می کند

به سختی و سخت

از تمام نظام

و دست آوردهایش :

- کدامین ؟

×

زاده ای ست از امام

و سخت وفادار به او

و چون او در جستجوی نخبه گان و

هیچ مدار شان .

خیال دارد مردمسالاری دینی را

-چنانچون خود می گوید -

برای اولین بار در جهان تجربه کند
و کدام حدیث را به کار خواهد برد
برای توجیح این مردمسالاری ؟
- که این خود حدیثی ست :
خود خود می داند ؟!

×

نق های کوچک می زند
تا نظام به ماند
کار های عظیم کرده است
و بهشت برین
- به زودا زود -
در افق !

×

کورست ؟
مگ ست ؟
نمی بیند که
هیچ چیز به هیچ چیز بند نیست ؟!

×

لالا , لالا , لالائی خوانی ست
که خواب از سر می پراند !
و نمی بیند که " دنیا فسان ست " ×
و نمی شنود :

” هر ناله شبگیر این گیتار محزون
اشک هزاران مرغک بی آشیان ست ! ” ×

۶ شهریور ۸۱

• از ترانهء ” لا لائی ” ویگن

شنبه ۷ دی ۱۳۸۱ - ۲۸ دسامبر ۲۰۰۲



<http://asre-nou.net/1381/dey/7/m-ilbeigi.html>

چهارشنبه ۱۴ اسفند ماه ۱۳۸۱ مطابق با ۵ مارس ۲۰۰۳



<http://www.iraneayandeh.org/A.1.htm>

برای مهر ورزیدن آمده ایم!

نمی خواهم زهر ماری بنویسم . می خواهم سیاسی نباشم و خودم باشم : مهربان . می خواهم همه چیز را خوب ببینم . می خواهم همه کسان را مهربان ببینم . می خواهم نیمه خالی های لیوان را نبینم و ببینم نیمه پری شانرا .

می خواهم خوب گفتنی های خاتمی را ببینم و بد گفتنی هایش را نبینم . وبه خودم تشر می زنم : بگو بگو که چه خوش گفت : " تنها اجرای قانون اساسی را می خواهم ! " ؛ بگو بگو که چه خوش گفت : " رهروی امامم و همه باید رهروی ش باشیم ! " ؛ " کارنده کارانیم و تا مدینه فاضله بک قدم ! " ؛ " نا به قانونی کارها میشود و من نابه موافق با آنان ! "

از تبار همه چیز سیاه و بد بینان نیستم . اما ، اما : نمی توانم خاک و خاکستری بروی چشم هایم بپاشم و نمی توانم کژی را ببینم و به گویم : هیچ مان کم نیست !

حقوقدان نیستم و ناوارد این مسائل - با اینهمه : قانون اساسی حکومت اسلامی خوب ها شاید دارد (در جزئیات - و شاید هم در کلیات) و بدها دارد (در کلیات و جزئیات - و به ویژه در اجرا) ؛ گاهی آب به دهانمان می اندازد و بخشی از حقوق ناگرفتنی را می شناسد و در مجموع ، برای هیچ کس - به جز خودشان - ، حقی قائل نیستند . به کنار از اینها ؛ تفسیر روزمره ای قانون هم وجود دارد : گاه با قانون های اساسی نه چندان خوب ، حکومت های نه چندان ناپسند را دیدیم ؛ و گاه با قانون خوب ، حکومت های جبار !

از مشروطه تا سال ۵۸، هم محمد علی شاه داشتیم، هم مشیرالدوله، هم وثوق الدوله، هم قوام السلطنه، هم رضاخان، هم محمدرضاشاه و هم حکومت خوش خوشانه مصدق - و همه با یک قانون اساسی!

از ابتدای بختک حکومت اسلامی، همه آن نامبرده گان (و حتی خیلی بد بد) بالائی را داشته ایم - اما تا کنون، هیچ مصدقی نیآمد.

آقای خاتمی - با تمام اداء و اطوارهایش -، انگشت کوچک مصدق هم نمی شود. به صراحت می گوید که از رهروان امام ست و در عین حال مردمسالار دینی! چگونه می توان رهروی امام بود و دانست که آن حضرت، به دست مبارک سندها داده است که: "بکشید، بکشید!" - که از شرمگینانه تریشان، و نه تنها، حکم اعدام هزاران زندانی سیاسی در سال ۶۷ - و مردمسالار - آنها از نوع عجایب روزگار، دینی - باقی ماند؟ که را داریم، یا می خواهیم خام کنیم؟! حضرت رئیس جمهور! مردمسالاری، از جمله، اینها می تواند باشد:

- هرکس باید، با هر عقیده و اعتقاد و برداشت، بتواند بگوید و به نشرد و بزند؛

- هرکس باید بتواند بخورد و بخوراند و بنوشد و بنوشاند - به اندازه نیاز و نه تا به استفراغ؛

- هرکس باید بیاید و برود و به هیچکس حساسی پس ندهد؛

- هیچکس حق این ندارد که بگوید که «این منم تنهاترین گوینده حقیقت ها؛»

- هیچکس حق ندارد به گوید: «مزخرف می گوئی، پس خفکان!»

- و ...

و اگر اینها نباشد، تنها یک راه حل - و به قول امروزی ها: راهکرد -، میماند: سرنگونی نظام! تا به امروز ندیده ایم که نظامی سرنگون شود و جناح هائی از آن بمانند.

سرنگونی یک شعار نیست و خبر نمی کند. اگرچه سازماندهی ها می توانند نقشی بازی کنند، اما همیشه - تا به امروز -، نا به هنگام بوده است و نا به اجازه گیر! انجام سرنگونی، گاه نا موافق با خواسته های شروع سرنگونی ست - به مثل: بختک حکومت اسلامی.

شورش می تواند رهبرپذیر باشد، اما انقلاب، از آنجائی که خودجوشانه و خودرو ست (یعنی خلایق را امید به هیچ و هیچ کسی نیست)، پیشاپیش رهبر ندارد (رهبریش بعدها دزدیده میشود!) و از همینرو، از روزی که اعلام کردند که رهبر انقلاب اسلامی امام خمینی ست، من آنرا جریان نامیدم و نه انقلاب!

بغضی ها ، وهم گویانه ، گفتند که انقلاب سیاسی ست ! انقلاب یا انقلاب ست در تمام ابعاد اقتصادی ، سیاسی و فرهنگی و اجتماعی و ... یا هیچ بازی ایست بچه گانه با واژه ها که بعد سیاسی انقلاب خوب ست و دیگر ابعادش بد و ناپسند !

در زمان تغییر و تحول آتش فشانی ، ناتوانیم از جلوگیری بسیاری از رویدادها . اما پس از آن ، قادر به کنترل بسیاری از رخ داده هائیم . پس ، اگر نغییری ناگزیز بوجود آید ، تنها یک اندیشه بر سر مان باشد : از خونریزی و انتقام جلوگیری کنیم و برای اولین بار در تاریخمان ؛ بسازیم و نخرابیم !

۸ شهریور ۸۱



شنبه ۷ دی ۱۳۸۱ - ۲۸ دسامبر ۲۰۰

<http://asre-nou.net/1381/dey/7/m-ilbeigi1.html>

محمد ایل بیگی

برای مهر ورزیدن آمده ایم!

و

مدافعان دروغین "حقوق بشر" مانع بردنتان به ایران اند !



صفرخانان بیدارند !

به : صفرِ قهرمانیان

شاهدان خوابند ؛

بی خوابان

بیدارو

بیداران خوابند .

نَفَسِ جهان به نفی نیست

و جهان نا به نف !

خوشا - گاه -

کردارمان

نا به کرداری

که کردارمان

– گاه –

نفیِ جهان ست !

لیاقت به دارندگی نیست و

نالایقان

دارندهء همه چیز !

انسان زاده شده ست

تا

ایمان به انسان بپراکند

و تا جهان هست و نفسی – دمی مسیحانه –

لختی درنگ – حتا –

از مبارزه نیست

و مبارزه

نه

خون را با خون شستن

مبارزه ؛

یعنی

خون را جاری نکردن

یعنی

شاه نشدن

یعنی

ولی امر نشدن

یعنی

استالین نشدن

یعنی

صفر حان

- کوچک مردِ بزرگ شدن !

۲۳ مهر ماه ۸۱



چهارشنبه ۲۷ آذر ۱۳۸۱ - ۱۸ دسامبر ۲۰۰۲

<http://asre-nou.net/1381/azar/27/m-ilbeigi.html>

خانه عفاف

چارقدی بر سر می کنم و
از خانه بیرون می زنم
تا بیابم نانی برای پر کردن شکم کودکانم
- و شوهرم !
من نارسمی نارسمی ام
و نمی خواهم رسمی رسمی شوم ؛
به خانه عفاف نخواهم رفت !
روزگاری بود که نداشتم چارقد بر سر
شیفته گان امام
فاحشه ام خطاب می کردند
اما با هیچ کس
-به جز با شوهرم -
همخوابگی نمی کردم
امروز چارقدی بر سر دارم
همان شیفته گان
خواهرم خطاب می کنند
و به جز با شوهرم

با همه همخوابه می شوم!

۲۹ مرداد ۸۱

سه شنبه ۱۹ آذر ۱۳۸۱ - ۱۰ دسامبر ۲۰۰۲
<http://asre-nou.net/1381/azar/19/m-ilbeigi.html>



نامه ای سرگشاده به آقای رفسنجانی

آقای رفسنجانی چرا سفری ملوکانه ، چون شاه ، به خارج نمی کنید ؟!

دو سه چهار نفری که مرا می شناسند ، خواهند گفت که : « فلانی هم ! » - یعنی که تمایل به « خود فروختن » دارم و « نزدیکی » به دستگاه و بیآورم نام ونانی به چنگ ! (که نه این دارم و نه آن) . اینان فراموش می کنند که پیرا و پابگور مردی چون مرا توان « معرکه گیری » نیست - چه رسد به « رقصیدن » در جمع خوبان !

درابتدا می خواستم نامه ای بنویسم برای آقای خاتمی - که کسانی نابخردانه مقایسه اش می کنند با مصدق - بیچاره خاتمی ! اما خوب که سنجیدم ، دیدم که کلاه این آقا هیچ پشمی ندارد و نامه نوشتن به او ، یعنی دخیل بستن به امامزاده ای کم یا بی معجز ! بعد گفتم که بپراکنم نامه ای به آقای خامنه ای - که « بی ادبی » (یعنی مثلا !) ، رهبرند ! اگرچه چون اولی « بی بو و خاصیت » - یعنی بی قدرت - ، نیست ، اما « قدر قدرتی پشت پرده » - چون شما هم - ، نیست ! پس چه بهتر نامه را برای « خدا » مستقیما فرستادن ، تا برای نمایندگان دست چندی اش !

اما غرض از این نامه :

در این بیست و چند (سه ی نزدیک به چهار) ساله ، به اندازه ی کافی « نور افشانی » کرده اید - و این از « سردار بزرگی » چون شما بعید نبود و نیست ! شاید زمان آن رسیده باشد که کمکی استراحت بفرمائید و رنج کار را به این مردم غرقه در خوشبختی بسپارید ! آخر نمی شود که شما ، همه اش از خود مایه بگذارید و آن تنبلان هیچ نکنند ! گیرم که قادر نباشند - چون شما : یک - میلیون ها ایرانی را برای گشت و گذار و بهره مندی از نعمات دنیای کافرنشین و سرمایه داران بد (خوبان شمائید !) به خارج ، بصورت بسیار آبرومندانه بفرستند - مرحبا !

دو - بیش از یک میلیون از « امت اسلامی » را **درجنگ با صدام عقلی و کافر** به راه پرافتخار «شهادت» بفرستند (که خدا انشاء الله عوض تان خواهد داد !) . مرحبا ، مرحبا !

سه - صدها هزار نفر را به زندان بفرستند تا « تعزیر » شوند و مرد از آب بیرون بیآیند - حتی اگر زن باشند ! و ده ها هزار نفر را هم به درک ! و تمام اینها برای کم کردن **بیکاری** (چرا که شما با **بیگاری** مخالفید !) ، به ویژه در بین جوانان - مرحبا ، مرحبا ، مرحبا !

چهار - ایران - و بخشی از جهان را - آنچنان بهشت برین سازند که به آخرت، دیگرشان باور نباشد - که بهشت را در همین دنیا یافته اند (یعنی هم اقتصاد خوب دارند و هم فرهنگ پربار و روزنامه ها و کتابها ، کرور کرور ، آزادانه منتشر می شوند واز هرچه خوردنی و آشامیدنی ست ، فراوان در اختیار و بچه ها و زنان آنچنان خوشبختند که بیا و ببین !) : پس چه نیازی به دین و آخرت - مرحبا ، مرحبا ، مرحبا ، مرحبا !

اگر بخواهم از تمام « خوب کرده » هایتان بگویم ، باید که کتابها نوشت - پس کوتاه کنم و بهمین مختصر ناچیز بسنده !

یک پیشنهاد :

پیش در آمد « پیشنهاد » : در جایی خواندم - به گمانم در مصاحبه ای از شما - که بزرگانه فرمودید که ارثروت شما و خانواده تان ، از انقلاب به این طرف ، کاسته شده است (چیزی در این حد معنایش می شود : که ثروت تانرا در راه انقلاب و مردم به خاکستر نشانید - دست مریزاد !) .

آقای **منتظری** ، در خاطرات خود از سفری با شما و چندتن از « آقایان » (فرمودند که « آقا زاده » ها هم بودند یانه !) یاد می کند با « پژو » ی دست چندی و عهده بوقی تان و شما سرمست از غرور که « به به ، چنین ماشینی دارم ! »

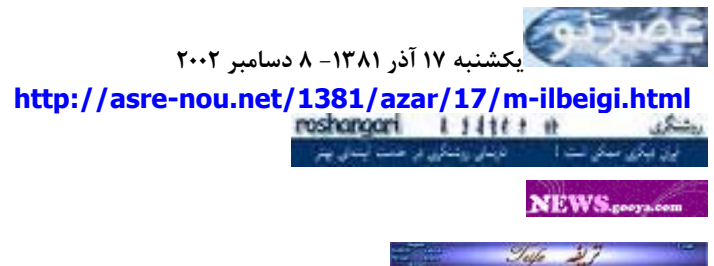
مرا گمان براین است که آقای **منتظری** - خواهید گفت : چون همیشه - ، در قضاوتشان از « پژو » ی قراضه افراط کرده اند - چرا که قبل یا بعد از انقلاب ، با فروختن همین « پژو » ی عهده بوقی به ثروت سرشاری رسیده اید - تا بدان پایه که بخش عظیم اش را برای این مردمان نالایق هدر داده اید ! ولی با این همه ، آنقدر بسیار دارید تا

اما خود پیشنهاد :

دست « ضعیفه » و « جغله » هارا بگیرید و ، چون **شاه** ، بهر کشور خارجی که اراده کردید تشریف فرما شوید و در مقابل تان خم و راست شوند و « **عالیجناب** ، **عالیجناب** ! » بگویند و چون « **شهبانو** » و « **شاهزاده رضا** » و **شرکاء** ، دائما به ییلاق و قشلاق های از ما بهتران بروید - حتا با عبا و عمامه ! چرا که این نادارانند که جایشان نه در مملکت شان است و نه در دیگر جاها و هر جا که بروند ، آسمان رنگ سیاهی دارد . و مطمئن باشید که جایتان در همه جاست - چه در **آمریکا** و **اروپا** و چه در **شیخ نشین ها** : کافست که دلارهای تان را نشان بدهید و مطمئن باشید که ورقه ی دادگاه « **میکنوس** » را هم ، دزدانه ، در جیب شان قایم خواهند کرد !

آقا! ول کنید این مردم نادان و نفهم و قدر شما ندان را و بروید به دنبال کیف تان!
با امید خلاصی هر چه زودتر تان از دست این مردم نفهم:

۱۹ مهر ۸۱



ایران آینده
۱۷ اسفند ۸۱ (۲۳ فوریه ۲۰۰۳)
<http://www.iraneayandeh.org/magalatilbey2.htm>

تاریخِ خود سازانانید !

به : جوانان زادگاهم

مارا نیاز به پاره کردن - حنجره از راه دور - نیست

که شمائید

که شما یانید سازندگان

تنها حق داران سخن

(در درد و رنج زیستگانی و

با پوست و گوشت خود

در ستیز با وحشتناکترین وحشت ها

و ناخن و پنجه بر خاک می کشید

تا از این سیاهچال عظیم و فراگیر

سرکی - تنها سرکی - به بیرون کشید :

آه که چه دردانگیز است

و چه ها

و چه ها

و چه ها

...

و چه ها که می کشید !)

xxx

ما از درد تان پیچیده در خودیم

این آپاندیس بی مصرف را
- یکبار برای همیشه -
برکنید
- و درد از درد شمایان را با آن !

۶ آذر ۸۱



شنبه ۹ آذر ۱۳۸۱ - ۳۰ نوامبر ۲۰۰۲

<http://asre-nou.net/1381/azar/8/m-ilbeigi.html>

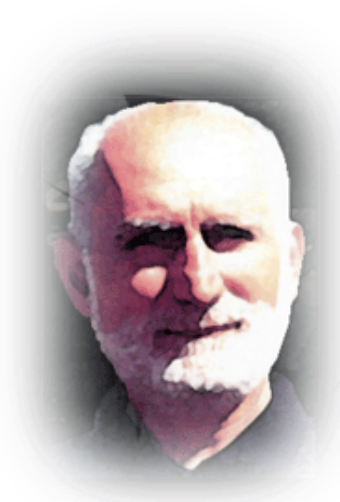
محمد ایل بیگی

تاریخ خود را سازانانید!

به برادرم - فریدون - ، میماند حمید

به : فرخنده حاجی زاده و ... خودم !

به برادرم - فریدون - میماند حمید



- و هر یک به گونه ای نا به جوانمردانه رفتند .

فرهیخته گانی بودند شاعر ؛

شاعرانی مردم دوست

شاعرانی بی آرایش

و هیچ نخواهانی برای خود

و پاکباخته گانی

خود از آن پیش از این آگاه .

آه و آه و آه !

چه ساده رفتند

و چه ساده دردِ مانرا جاودانه کردند !

هیچشان لیاقتِ بهره بری از زندگی نبود ؟

بهرِ شان از زندگی بجز درد هیچ نبود ؟

بزرگایم فرخنده !

فریدون تنها رفتو

هیچ یادی از او در هیچ کجا نبود و نیست

و با توام ای فرخنده !

تا بارِ رفتنِ حمید را

- چون من -

به تنهایی بر دوش نکشی .

۱۵ اسفند ۸۱

 رشنگری
ایران رشنگری است
15 اسفند ۸۱ (6 مارس ۲۰۰۳) مقالات رسیده
<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030306232036/20030306232036.html>

 ایران آینده
15 اسفند ماه ۱۳۸۱ مطابق با ۶ مارس ۲۰۰۳
<http://www.iraneayandeh.org/A.7.htm>

 NEWS.geoya.com

 ریکابا

16/12/81

محمد ایل بی‌گی: به برادرم - فری‌دون - می‌ماند حمید -

 عمیرنو

ببار ای اشک، که از تبارِ بیچاره گانیم؟

(نگاهی به "گهربار سخنان" رضاخان پهلوی)

گفتگوی اختصاصی با شاهزاده رضا پهلوی

در صورت همه‌پرسی از سوی جمهوری اسلامی
تمام دارائی خودم را صرف مدرسه‌سازی می‌کنم
مردمسالاری سلطنتی تنها شانس مردم ایران برای
رسیدن به دموکراسی و امنیت و توسعه و آزادی است
از اشتباهات فاحش پدرم این بود که خیلی زود دروازه‌های تمدن
را بروی ملت ایران گشود و مردم از این امکان در سال ۱۳۵۷
سو استفاده کرده و شرایط ناهنجار امروز را بوجود آوردند

محمدحسین پوروالی - عضو شورای سردبیری روزنامه **رستاخیز** (۵۷ - ۱۳۵۵)، "پرشکوه مصاحبه ای کرده است با "شخصِ شخیصِ" رضا پهلوی، که من آنرا در تارنمایِ "دیدگاه" امروز خواندم - در جای دیگر هم آمده است؟ نمی دانم.

پیش از آوردنِ بخشی از "گهربار کلماتِ" رضاخان (که خواهید دید که با آنچه که می گوید، واقعا خیال دارد "رضا خانِ دوم" شود)، ببینیم که این فردی که یجز چند جیره خوار و مجیزگو (اهانت نمی کنم، واقعیت را می گویم)، هرگز با ایرانیان نزیست و هیچ از ایرانیان (از مردمِ عادی دارم می گویم) نمی داند، چگونه زندگی می کند و چگونه به "حضور" می پذیرد (به نقل از پیشگفتارِ مصاحبه):

"پس از تماس‌های مکرر و انجام امور تشریفاتی موفق به کسب وقت مصاحبه اختصاصی نائل آمدم. هر چند که دو بار افتخار شرف حضور به پیشگاه پدر گرامی ایشان، محمدرضا شاه فقید، جهت مصاحبه‌ای برای روزنامه رستاخیز را داشتم ولی این اولین بار بود که افتخار حضور را نزد شاهزاده جوان پیدا می‌کردم.

روز موعود فرا رسید. با اتومبیل شخصی‌ام خودم را به محل اقامت (کاخ اختصاصی) شاهزاده رساندم. حدود ۲۰ متری کاخ، مأموران ویژه امنیتی مرا از اتومبیل خارج کردند و

پس از بازرسی‌های کامل از جمله بازرسی بدنی اتومبیل مرا به پارکینگ مخصوص برده و ۲ نفر مرا به داخل اتومبیلی سرباز هدایت کردند. وقتی وارد محوطه کاخ شدیم از میان انبوه درختان سر به فلک کشیده و زیبا می‌گذشتیم که ناگهان بیاد درختان تنومند کاخ نیاوران افتادم. وقتی به ساختمان اصلی کاخ رسیدیم ۳ مأمور امنیتی دیگر منتظر من بودند. با راهنمایی آنها وارد اتاق کوچکی شدیم که بازرسی مجدد بود. سپس مرا به سالن کاخ هدایت کردند و با اشاره به من گفتند که اینجا منتظر بمانم. تابلوهای زیبا و فرش‌های نفیس ایرانی تالار مرا مدهوش کرده بودند در همین حال بودم که صدای پا از پلکان را شنیدم که کسی از طبقه بالا به پایین میاید.

وقتی به پلکان نگاه کردم دیدم جوانی بلندقامت و تنومند با چهره‌ای نورانی و با نگاهی آکنده از محبت از پلکان آهسته آهسته پایین میاید [...] "

واکنون نظری بیاندازیم به گهربار! سخنان این " رهبر مقتدر " ی که " در این لحظات حساس تاریخی کشور ما نیازمند " به آنست " تا بتواند این کشتی در حال غرق را از میان طوفان‌ها رهانیده و به سرمنزل سعادت برساند. تنها امید ایرانیان میهن‌پرست در این شرایط حساس و تاریخی کسی نیست بجز شاهزاده رضا پهلوی (رضاشاه دوم) تنها ناجی ملت ایران. " (این حق آقای پوروالی ست که بفرمایند با شنیدن این سخنان که " آه چه لحظات پرشکوهی را میگذرانند " و " قطرات اشک مانند سیلی از دیدگا " هشان " جاری شد ". اما شاید ماهم دارنده این حق باشیم که ، نه بسان ایشان بلکه به گونه ای دیگر ، اشک بریزیم ؟ بهر حال " آنچه را که در زیر می‌خوانید گفتگوی " ایشان " و شاهزاده رضا پهلوی (رضا شاه دوم) است. ") :

آقائی که تا به امروز نمی خواست از گذشته بگویند و شعارشان " گذشته ها ، گذشته " بود ، ببینید که چگونه از " گذشتهء پر بار پدر " میفرمایند :

” نگرانی برای سرنوشت کشور ایران برای همه ایرانیان قابل درک است [...] با نگاهی کوتاه به گذشته می‌بینیم که بنیاد تمامی این بحران‌ها در منطقه بعد از روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی آغاز شد. برای اینکه قبل از روی کار آمدن آخوندها، حکومت سلطنتی در ایران بعنوان تنها قدرت منطقه و پنجمین کشور جهان بلحاظ نظامی (غیراتمی) نقش بسیار مهمی در منطقه را ایفا می‌کرد. نه تنها کشورهای ریز و درشت حاشیه خلیج فارس و عراق حتی قدرت دوم جهان یعنی اتحاد جماهیر شوروی در همسایگی شمالی ما فرصت نفس کشیدن در منطقه را نداشتند و ما با داشتن قدرت نظامی فوق‌العاده خوب ثبات و امنیت منطقه را هم برای خودمان و هم برای دوستانمان در غرب بوجود آورده بودیم و تا آن زمان غرب بویژه آمریکا نگران خاورمیانه نبود. خوب طبیعی است که با تضعیف ایران چنین شرایطی پدید بیاد و حتی صدام حسین هم مدعی بخش‌های جنوبی ایران بشه. همان صدام حسینی که تا نام پدرم می‌آمد از ترس در کاخ خودش زانو می‌زد. ” [پس برگردند ایشان ، تاهم خیالِ آمریکا راحت شود و هم خیالِ مردم بیچاره عراق (که ایشان ، نه تنها آنها را ، بلکه مردمِ ایران را هم به پشیزی نمی‌گیرند) و هم بی خودی ۱۰ میلیون مردمِ بیکار رثانهء خیابانها نشوند !]

” من بارها در سخنرانی‌ها و مصاحبه‌ها متذکر شدم که انتقاد این افراد [از دورانِ پدرم] نه از حب علی بلکه از بغض معاویه است. اتفاقا در سال‌های آخر سلطنت پدر فقیدم یک نوع مردم‌سالاری سلطنتی در حال تکوین بود که شرایط دگرگون شد و این پروسه در نطفه خفه شد. ولی کماکان معتقدم که مردم‌سالاری سلطنتی تنها شانس مردم ایران برای رسیدن به دموکراسی، امنیت، توسعه و آزادی است. در همین جا باید اشاره کنم که بر خلاف منتقدین مغرض، از اشتباهات فاحش پدرم این بود که خیلی زود دروازه‌های تمدن را بروی ملت ایران گشود و مردم از این امکان در سال ۱۳۵۷ سوءاستفاده کرده و شرایط ناهنجار امروز را بوجود آوردند. ”

” پوروالی: با توجه به حمایت بیدریغ جنابعالی از جنبش دانشجویی در ایران، منتقدین به نظام سلطنت بیان می‌کنند که سرکوب دانشجویان در دوره سلطنت هم وجود داشته و

کشته شدن دو [که سه بود] دانشجو در ۱۶ آذر در اعتراض به ورود رئیس‌جمهور وقت آمریکا، نیکسون، به ایران از نشانه‌های این سرکوب است.

شاهزاده رضا پهلوی: نه، ببینید. یک فرق اساسی و عمده بین جنبش دانشجویی در حال حاضر و سابق بوده و هست. اصولاً الان دانشجوی متعهد ما در دانشگاه‌های ایران بعنوان رسالت خودشان تحت یک جنبش وسیع مبارزه پیگیر را با دیکتاتوری و با شعار دموکراسی و آزادی شروع کرده‌اند و وظیفه همه ماست که به کمک آنها بشتابیم ولی در دوره سلطنت پدر فقیدم دانشگاه تبدیل به محل اخلاص گران شده بود. یک مشت کمونیست و مجاهد و فدائی کارشان شده بود توزیع کتاب و شبنامه بین دانشجویان و سیستم آموزشی در دانشگاه‌ها را بطور کلی مختل کرده بودند. خوب طبیعی بود که گارد دانشگاه، نیروهای انتظامی و امنیتی باید دست بکار می‌شدند و آرامش را به محیط دانشگاه که محل علم و دانش است برمی‌گرداندند. جنبش دانشجویی امروز در ایران خواهان برچیده شدن دیکتاتوری و جایگزینی آن با مردم‌سالاری و آزادی است در حالی که در دوره قبل یک عده دانشجوی معلوم‌الحال بدنبال اغتشاش و اخلاص در دانشگاه‌ها بودند.

" [باید] یک بار دیگر به این منطقه استراتژیک [صلح] برگردانیم و این امر متحقق نمی‌شود به جز سرنوشتی حکومت آخوندها در ایران. برای حصول به این امر باید از وضعیت و امکان استثنایی استفاده کامل را بکنیم. یعنی باید به دولتمردان غربی بویژه ایالات متحده بقبولانیم که محور اصلی بحران در تهران است و حل این معضل محو کامل رژیم قرون‌وسطایی است. برای رسیدن به این هدف باید از حضور نظامی نیروهای آمریکایی در منطقه سود جست. باید با توجه به کمک افکار عمومی جهان و علی‌الخصوص نیروی نظامی کشورهای غربی در منطقه و حمله نظامی کوتاه مدت در جهت سرنوشتی حکومت آخوندها و استقرار یک نظام مردم‌سالار سلطنتی در ایران تلاش کرد. " [حیف که آمریکائیان " الاغ " ، ایشان را به رایزنی نگرفته اند ، والا می فهمیدند که به جای عراف ، باید " یک حمله نظامی کوتاه مدت " به ایران کرد !]

" در صورت بوجود آمدن یک شرایط کاملاً دموکراتیک و آزاد و زیر نظر ناظرین بین‌المللی و سازمان ملل متحد انتخابات آزادی در ایران انجام بگیرد، این اپوزیسیون از توده‌ای، اکثریتی، مجاهد گرفته تا طیف‌های ریز و درشت جمهوری‌خواه مجموعاً نخواهند توانست

بیش از ۳ درصد آرا مردم را وارد سبد خودشان کنند. ۷ - ۸ درصدی هم قشر طرفدار حکومت مذهبی هستند. نتیجا اکثریت قاطع مردم خواهان بازگشت نظام تاریخی سلطنتی می‌باشند و این را هم رژیم جمهوری اسلامی و هم اپوزیسیون داخل و خارج کشور بخوبی دریافته‌اند و ضدیت آنها با سلطنت هم بر همین اساس است. " [حدود ۹۰ درصد مردم ایران " رضا شاهپرست " !]

" پوروالی : با توجه به آنچه که فرمودید، خواست حضرتعالی مبنی بر یک همه‌پرسی (فراندم) چه سرنوشتی پیداخواهد کرد ؟
شاهزاده رضا پهلوی : در شرایط فعلی بحث فراندم حداقل برای ما دیگر بلاموضوع است چون ما بخوبی دریافتیم که اکثریت قاطع مردم ایران خواهان چه نظام سیاسی هستند. . " [به راحتی تمام ، آبِ پاکی را ، چون پدرشان و جمهوری اسلامی بروی دست مردم می‌پاشند و به آنها می‌گویند که : " بروید کشکِ تانرا بساوید ! "]

و تکمله ای هم برای انواع و اقسام " مشروطه " خواهان (که اینها هم باید بروند کشکِ شان را بساوند !) :

" اجرای مفاد قانون مشروطیت ۱۰۰ سال پیش در این دنیای مدرن و رو به گسترش، بیان عقب‌افتادگی و ارتجاع است. " [به میمنت و مبارکی : " سنگ و سفال به سرِ آنها و خاکِ کربلا بر سرِ ما !]

پنجشنبه ۸ اسفند ماه ۱۳۸۱ مطابق با ۲۴ فوریه ۲۰۰۳

<http://iraneayandeh.org/magalat%20123.htm>



یک پوزش به آقای پهلوی بدهکارم

(توضیحی بر " مصاحبهء رضا پهلوی)

سه روز پیش ، با خواندن مصاحبه ای در تارنمای " دیدگاه " ، مطلبی نوشتم با عنوان " ببار ای اشک ، که از تبار بیچاره گانیم ؟ ... " و برای " ایران آینده " ، " پیک ایران " ، " دیدگاه " ، " روشنگری " ، " عصر نو " و " گویا " فرستادم که " ایران آینده " ، " روشنگری " و " عصر نو " منتشر کردند . دیروز ، مواجه شدم با این توضیح " دیدگاه " :

گاف دیدگاه

سلام.

من دیشب متن مصاحبهء آقای رضا پهلوی و محمد حسین پوروالی را از طریق ای مایل آقای پوروالی دریافت کردم. از آنجاییکه روند پاسخ ها کمی با خط کنونی آقای پهلوی مطابق نبود و از آنجایی که من تماس مستقیم با نهاد ایشان نداشتم، از طریق ای مایل تاریخ و زمان مصاحبه را در جند نوبت جويا شدم، و پس از تضمین آقای پوروالی در درستی این مصاحبه، آن را درج کردم.

امشب آقای کامران بیگی از دبیرخانه آقای پهلوی صحت این مصاحبه را تکذیب کردند. طبیعتا شبکه دیدگاه از درج این مطلب جعلی متاسف شده است. به همین خاطر به آقای پهلوی گفته شد که از این پس دیدگاه تنها مطالبی را درج خواهد کرد که مستقیما از آدرس مشخص و تعیین شده دریافت شود. ناگفته روشن است که این ترفند رژیم دیگر بار جواب نخواهد داشت .

من از تمام بازدیدکنندگان پوزش می خواهم.

علی ناظر شبکه دیدگاه ۲۶ فوریه ۲۰۰۳

برای من تعجب آور بود که تارنماها (که به قاعده ، هر مطلب در مورد رضا پهاوی را به فوریت منتشر می کنند) ، این مصاحبه را نبآورده بودند و از همین رور آورده بودم : " در جای دیگر هم آمده است ؟ نمی دانم . " و باز برایم تعجب آور بود که یکی از " شیفته گان شاهزاده " ، این چنین از محیط زیست او سخن بگوید و سر آخر تعجب آور بود که اگر چه امکان زیادی دارد که آقای پهلوی به این گفته های آورده شده در مصاحبه معتقد باشد ، اما

در شرایط امروزی و قبل از "رسیدن به قدرت"، آنها را بزبان بیاورد. چه می دانستم که "دیدگاه" یان، به قول خودشان، از "گاف" کنندگانند!

بهر حال، آن نوشته من در بارهء آخرو عافیت سیستم سلطنتی بود و از آنجائیکه آقای پهلوی به این سیستم، نه تنها که اعتقاد دارند، بلکه نان خور آن هم می باشند، شکی ندارم که روزی این سخنان را بزبان خواهند آورد. کما اینکه "پدر تاجدار" هم، در ابتدا، از معتقدان "آسه برو، آسه بیا؛ که گریه ساخت نزنه" بودند و دیدیم که سرانجام کار چگونه بود (نیاز به یادآوری ست؟).

از آنجائیکه "گویا و به ظاهر"، چنین مصاحبه ای وجود نداشت و من به سخنانی تاختم که "به ظاهر" بزبان آورده نشده، پس یک پوزش به آقای رضا پهلوی بدهکارم.

۹ اسفند ۸۱



9 اسفند ۸۱ (28 فوریه ۲۰۰۳)

<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030228134628.html>

یک پوزش به آقای پهلوی بدهکارم. محمد ایل بیگی



<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030226202342.html>

7 اسفند ۸۱ (23 فوریه ۲۰۰۳)

بیار ای اشک، که از تبار بیچاره گانیم؟ نگاهی به "گهریار سخنان" رضاخان پهلوی. محمد ایل بیگی



پر سو باد چشمانم !

بهار را بینم
- وقتی که باران از سقف اتاق
بر صورتم می چکد و
هیچ گلی غنچه نمی کند ؟

خوشید را بینم
وقتی که در یک ونیم در یک و نیم در حبسم و
بجز سیاهی " حبس سفید " نمی بینم ؟

خوبان را بینم
وقتی که بدان
عزیزانم را به مسلخ می برند و
هزاره ها شادمانی می کنند ؟

خوبان را بینم
وقتی که دیروز از بدترین بدان بودند و
امروز مارا وامیدارند که بگوئیم " که خوبند و خوبند و خوب " ؟!

دور ناخوشایند در خود گشتن و
از این پیش خوانده ها را دوباره خواندن ؟!

کور باد چشمان نا سویم
تا
نبینم پیشینیان و امروزیان را
- هرگز !

پرسو باد چشمان ناسویم
تا
بینم جهانی که پر... که پر... که پر
- از همه چیز .

۱۸ بهمن ۸

۱۹ بهمن ۸۱ (8 .02.2003)



مردم ایران ،

چه با شکوه است پیروزی تان در انتخابات !

چه بالغ اید و چه آگاه و با سکوت پیشه کردن چه مظلومانه فریادگرید که :

نه !

نه ! شما یان را نمی خواهیم - چه عمامه بسر باشید یا کت و شلوار پوش؛ چه

باریش باشید و چه بی ری ؛ چه چادربسرباشی و چه چارقدبسر و چه ادا و اطوار دار باشی
و چه بی ادا و اطوار

نه !

شماین را نمی خواهیم - چه از شیتته گان "امام خمیی" باشی وچه از سیه

چاکان "آیت الله" ها و "حجت الاسلام" هائی چون خامنه ای و رفسنجانی و خاتمی و منتظری و ...

نه !

شماین فکلی شرمنده (که فعلا کراواتها را در صندوق خانه گذارده اید

برای روز مبادا) را نمی خواهیم - چه محمدرضا خاتمی و تاج زاده و حجاریان و علوی تبار و... باشید وچه از دو قارشمیشیان (ملی - مذهبی ها)

و امیدارم که روزی هم بگوئید :

نه !

رضاپهلوی و انواع و اقسام سلطنت طلبان و "توده" ای صفتان و

بامبولبازان "اکثریتی" و هرآنکه صلاح شمارا نمی خواهد و نافشان به جائی بنداست را نمی خواهیم .

پس که می ماند ؟

شما

یان که تاریخ سازانِ خویشید!

۱۱ اسفند ۸۱



۱۲ اسفند ۸۱ (۳ مارس ۲۰۰۳)

<http://www.didgah.com/others/baigim/2baigim-txt01.htm>



تازه های امروز : سیاسی

۱۱ اسفند ۸۱ (۰۲ مارس ۲۰۰۳)

<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030302233051.html>

مردم ایران ،

چه با شکوه است پیروزی تان در انتخابات !محمد ایل بیگی



یکشنبه ۱۱ اسفند ماه ۱۳۸۱ مطابق با ۲ مارس ۲۰۰۳

<http://www.iraneayandeh.org/etelaiye02-03.htm>

مردم ایران ،

چه با شکوه است پیروزی تان در انتخابات !